در شرح و تفصيل ايّام محرّمه

حضرت بهاءالله, حضرت عبدالبهاء, حضرت ولی امر الله

اصلی فارسی



### کتاب گنجينه حدود و احکام باب شصت و چهارم –فصل سوّم- صفحه 359

## فصل سوّم

## در شرح و تفصيل ايّام محرّمه

اوّل - ايّام عيد رضوان

در کتاب اقدس ميفرمايند قوله تعالی:
"قد انتهت الأعياد الی العيدين الأعظمين امّا الأوّل ايّام فيها تجلّي الرّحمن علی من فی الامکان باسمآئه الحسنی و صفاته العليا." (بند ۱۱۰)

و در رساله سؤال و جواب نازل:
"سؤال - از عيد اعظم
جواب - اوّل عيد عصر سيزدهم ماه دوّم از اشهر بيانست يوم اوّل و تاسع و دوازدهم اشتغال بامور حرام است."

و در لوح زين المقرّبين نازل قوله تعالی:
"از عيد اعظم سؤال شده بود اوّل آن بعد از انقضای سی و دوّم از عيد صيام است که روز اوّل شهر البهآء اوّل سی و دو محسوبست و يوم سی و دوّم حين صلوة عصر جمالقدم وارد رضوان شدند آن حين اوّل عيد اعظم است که اشتغال بامور در آن يوم اکبر و تاسع و يوم آخر نهی شده نهيا عظيما فی الکتاب و اگر در غير اين ايّام اشتغال بامری از امور نمايند لأ باس عليهم."

و در لوح مير محمّد حسين بيک بشرويه ميفرمايند:
"امّا ايّام عيد اعظم عصر سی و دوّم بعد از نوروز اوّل عيد است و عصر چهل و سوّم انتهای آن و اين دوازده يوم ميشود. يوم اوّل و آخر دو يوم عند اللّه محسوب."

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح ميرزا احمد قائنی ميفرمايند قوله العزيز:
"در خصوص بدايت عيد رضوان مرقوم نموده بوديد عيد رضوان دوازده روز و يازده شب است و روز اوّل همان روز وقت عصر است و کار در آن حرام."

و در لوح ميرزا احمد علی نيريزی فرموده‌اند:
"در خصوص عيد رضوان سؤال نموده بوديد که يوم اوّل همان يومی است که دو ساعت بغروب مانده اوّل عيد است و اشتغال در آن جايز نه يا يوم ثانی است؟ همان يوم اوّل که دو بغروب مانده اوّل عيد است در آن شغل و عمل جايز نه و عليک التّحيّة و الثّناء. ع‌ع"

و در لوح احبّای سروستان فرموده‌اند:
"از عدد ايّام رضوان سؤال نموده بوديد دوازده روز است و يوم اوّلش همان يوم دو ساعت بغروب مانده است."

شرح وقايع و تفصيل ايّام عيد رضوان در الواح و آيات الهيّه مکررا مفصلا از قلم اعلی نازل شده برای مزيد اطّلاع بلوح جمالمبارک جلّ جلاله که باعزاز ميرزا آقای نور الدّين افنان نازل شده و لوح محمّد مصطفی بغدادی و همچنين به بيانات و الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه از قبيل بيان مبارک در يوم جمعه٢١ ماه اپريل ١٩١۶ و يوم ٢٩ اپريل ١٩١۶که مطابق با نهم عيد سعيد رضوان بوده و بيان مبارک در يوم دهم جنواری سنه ١٩١۶و غيرها و مخصوصا بتوقيع مبارک حضرت ولی امراللّه که به “ God Passes By ”معروف است مراجعه شود. و بطور خلاصه جمال قدم جلّ جلاله بعد از ظهر روز چهارشنبه بيست و دوّم اپريل ١٨۶٣ مطابق سوّم ذی القعده ١٢٧٩ بباغ نجيب پاشا ورود فرموده و سورة الصّبر در همين روز نازل شد. و عائله مبارکه هشت روز بعد يعنی روز نهم عيد رضوان وارد باغ رضوان که همان باغ نجيب پاشا است شدند و در ظهر يوم يکشنبه سوّم می ١٨۶٣ مطابق چهاردهم ذی القعده ١٢٧٩ هجری از باغ بعزيمت اسلامبول خارج شدند. (عالم بهائی جلد پنجم ) برای ايّام رضوان الواح متعدّده از قلم مبارک نازل شده که آغاز بعضی از آن الواح مبارکه در اين رساله بطور فهرست مندرج ميگردد.

از جمله لوح مبارکی است که مطلعش اين است:
"هو المستوی علی هذا العرش المستقرّ المنير ان يا قلم الاعلی بشّر اهل ملأ الأعلی بما شقّ حجاب السّتر و ظهر جمال اللّه الأنور عن هذا المنظر الاکبر."

ذکر رفع قلم از اشياء در همين لوح نازل شده و مقصود از رفع قلم را حضرت وليّ ‏امراللّه جلّ سلطانه در لوح جناب ثابت شرقی مورّخ ١۵ شهر الجلال ٩١ = ٢٣ اپريل ١٩٣۴ ميفرمايند قوله العزيز:
"سؤال ثانی در بيان رفع ‏اللّه القلم و وجوب نماز در ايّام عيد و عدم آن فرمودند مقصود از ارتفاع قلم غفران عمومی است و ايّام اعياد نماز واجب."

لوح مبارک ديگر موسوم بسورة القلم است که مخصوص ايّام رضوانست:
"بسم اللّه الأبدع الأبهی ان يا قلم الأعلی فاشهد فی نفسک بانّه هو اللّه لا اله الّا انا المهيمن القيّوم...."

لوح ديگر:
"هو الأقدس الأبهی يا الهی لک الحمد بما طلع فجر عيدک الرّضوان...."

لوح ديگر:
"هو البهيّ الأبهی شمس الکلمات من افق بيان مليک الأسماء و الصّفات قد کان فی احسن السّاعات بانوار علی الحقّ مشهودا..."

لوح ديگر:
"هو الظّاهر المستور العزيز العليم الصّبور يا الهی کلّما اريد ان افتح لسانی ببدايع اذکار عزّ وحدانيّتک...."
و لوح ديگر:
"بسم اللّه العزيز الوهّاب سبحانک اللّهمّ يا الهی اسئلک بهذا اليوم و بالّذی ظهر فيه..."

لوح ديگر:
"بسمه المجلّی علی من فی الأمکان ان يا قلم الأعلی قد اتی ربيع البيان بما تقرّب عيد الرّحمن..."

لوح ديگر که در يوم نهم رضوان بايد تلاوت شود:
"بسم اللّه المقتدر المختار لک الحمد يا الهی بما جمعت احبّائک فی عيدک الأعظم..."

لوح ديگر:
"بسم اللّه الأبهی سبحانک اللّهمّ يا الهی هذا يوم من ايّام الرّضوان..."

لوح ديگر:
"بسم اللّه المجلّی علی ما سواه ان يا ملأ الأرض و السّماء ان استمعوا شهادة اللّه من لسان ربّکم الأبهی..."

لوح ديگر:
"هو الأقدس الأبهی سبحانک اللّهمّ يا الهی هذا يوم من ايّام رضوانک...."

لوح ديگر:
"قد طلع جمال القدس عن خلف الحجاب و انّ هذا لشیء عجاب....."
الواح عيد رضوان بسيار است که عنوان بعضی از آنها نگاشته شد. اينک يک لوح مبارک راجع بعيد رضوان تماما مندرج ميگردد و آن لوح مبارک اين است:
"بسمی الأقدس الأعظم الأبهی يا احبّائی فی الرّضوان ان استمعوا نداء ربّکم الرّحمن انّه يذکرکم فضلا من عنده ليجذبکم الی الفردوس مقرّ الّذی استقرّ فيه عرش ربّکم الغفور الکريم. قد نبتت سدرة العرفان فی ارض البيان و تنطق انّه لا اله الّا انا العليم الحکيم. طوبی لمن دخل فی ظلّ ورقة من اوراقها انّه لا تحزنه شؤونات الدّنيا و لا تکدّره شبهات المعرضين. من توجّه اليوم الی اللّه يطوفنهّ الملأ الأعلی و اهل مدائن البقاء ثمّ الّذين استقرّوا علی سفينة الکبرياء ثمّ حقائق المقرّبين. يا احبّائی فی هناک طيروا بجناحين الانقطاع فی هذا الفضاء الّذی لن يتحرّک فيه ذرّة من الذّرات الّا و قد تنطق بما نطقت به سدرة النوراء فی قطب السيناء انّه لا اله الّا انا المقدّس الجميل. طهّروا انظارکم و توجّهوا الی افقی الأعلی تاللّه قد ظهر ما لا ظهر فی العالمين و نطق بالکلمة العليا الّتی بحرف منها اشرقت الشّموس و ما اطّلع بها الّا نفسي العليم و بها ظهرت کتب اللّه فی ازل الأزال و انجذبت بها افئدة الّذين انقطعوا ممّا سواه مقبلين الی وجهه المشرق المنير ان اتّحدوا فی امر الله و زيّنوا هياکلکم بدثار المودّة و الأتّحاد کذلک يأمرکم مالک الايجاد من هذا السّجن البعيد. من فاز اليوم بما امر من لدی اللّه تاللّه تنجذب ببيانه الممکنات و تهتز بذکره الکائنات هذا ينبغی لمن اقبل اليوم الی الفرد الخبير. کونوا کارياح الرّبيع لمدن الله و دياره لتنبت من اراضی القلوب سنبلات الذّکر و الثّناء انّه لهو المظهر المؤيّد العزيز الحکيم. هذا کتاب تطوف حوله کتب الابداع و لکن النّاس اکثرهم من الغافلين. قد نزّلنا الأحکام و فصّلنا ما اردناه بالحقّ ان اتّبعوا ما امرتم به بقوّة من لدنّا و لا تلتفتوا الی الّذين اعرضوا عن الوجه اذ اشرق من هذا الافق المبين. يا قوم تمسّکوا باللّه و اوامره انّه يغنيکم عن الّذين قاموا علی الاعراض انّه مع عباده المقبلين. ايّاکم ان تحجبکم حجبات البشر عن المنظر الاکبر و تمنعکم اشارات القوم عن صراطی المستقيم انّ الّذين کفروا اليوم هل يصدق عليهم اسم الايمان لا و نفسی الحقّ يشهد بذلک کلّ عارف بصير. ان احفظوا انفسکم من الّذين کفروا باللّه و جاحدوا ببرهانه و جادلوا بآياته الا انّهم من الهالکين. لا تحزنوا عمّا يقولون المشرکون سوف يجدون انفسهم فی هاوية القهر و ترون هياکلکم فی مقام کريم. انّا نوّرنا افق العرفان بنيّر بيان ربّکم الرّحمن و ارسلناه اليکم فضلا من لدنّا و انا الرّحمن الرّحيم. و اذا وجدتم عرف اللّه من آياته قوموا علی ذکر اللّه و ثنائه لينبهنّ اهل الرّقود و يتوجّهنّ الی اللّه مولی العالمين. و البهآء عليکم يا احبّائی و الثّنآء عليکم يا اودّائی من لدی اللّه محبوب العارفين ان افرحوا بهذا اللّوح انّه نزّل من سماء الطاف ربّکم الفيّاض المعطي العزيز العظيم."

عيد رضوان موسوم بعيد اعظم و سلطان اعياد است. در کتاب مستطاب اقدس ميفرمايند قوله تعالی:
"قل انّ العيد الاعظم لسلطان الأعياد اذکروا يا قوم نعمة اللّه عليکم اذ کنتم رقدآء ايقظکم من نسمات الوحی و عرّفکم سبيله الواضح المستقيم." (بند ۱۱۲)

از حضرت عبدالبهاء خطابه راجع بروز نهم موجود نسخه آن منتشر است.

دوّم - از ايّام محرّمه يوم بعثت حضرت ربّ اعلی است.

در کتاب مستطاب اقدس ميفرمايند قوله تعالی:
"و الآخر يوم فيه بعثنا من بشر النّاس بهذا الأسم الّذی به قامت الاموات و حشر من فی السّموات و الأرضين." (بند ۱۱۰)

بعثت حضرت ربّ اعلی جلّ اسمه الاعزّ الاعلی در کتاب بيان مبارک باب سابع از واحد ثانی مذکور است قوله تعالی:
"و از حين ظهور شجره بيان الی ما يغرب قيامت رسول اللّه است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اوّل آن بعد از دو ساعت و يازده دقيقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ١٢۶٠ که سنه ١٢٧٠ از بعثت ميشود."
و در باب ثالث عشر از واحد سادس ميفرمايند قوله تعالی:
"بعد از غرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دويست و هفتاد رسيد که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاوّل ميبود به پنج دقيقه بعدتر ظاهر نمی‌شد ...."

شرح بعثت حضرت ربّ اعلی جلّ اسمه الاعزّ الاعلی در تاريخ نبيل زرندی بتفصيل مسطور و برای اطّلاع بفصل سوّم از ترجمه انگليسی تاريخ مزبور مراجعه شود. تولّد حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه نيز در همين ليله از همين ماه و سال در طهران واقع شده ولی بموجب لوح مبارک صادر از کلک مطهّر مرکز ميثاق جلّ ثنائه که در جلد دوّم مکاتيب صفحه ١٣٨ مندرج است جشن و سرور در آن ليله مستقيما راجع به بعثت حضرت اعلی جلّ اسمه الاعلی است. در صحيفه مخزونه که از آثار مهمّه حضرت ربّ اعلی جلّ اسمه الاعلی است و نسخه‌ای از آن که در سنه ١٢۶١ هجری بخطّ طلا نوشته شده در خزانه بيت مبارک شيراز موجود، دو دعا بلهجه ادعيه اسلاميّه از حضرت اعلی جلّ اسمه الاعلی موجود است که مخصوصا در ليله پنجم جمادی الاولی تلاوت ميفرموده‌اند. و دعای اوّل صحيفه مزبور از آنجمله است که اوّلش اين است: "الحمد للّه الّذی الهم الخلق توحيده." و صورت آن در برخی نقاط مانند اصفهان و خراسان و آباده و غيرها در نزد احبّاء موجود است.

حضرت وليّ ‏امراللّه در لوح بديع‌اللّه آگاه آباده ميفرمايند قوله الأحلی:
"راجع بلوح مبارک ناقوس و شرح نزول آن فرمودند بنويس اين لوح در اسلامبول نازل شده بر حسب خواهش آقا محمّد علی اصفهانی بواسطه حضرت عبدالبهاء. و اين لوح شب پنجم جمادی الاولی ليل مبعث حضرت اعلی بخطّ مبارک جمالقدم مرقوم و مسطور گرديد تلاوت اين لوح در همان ليله مبارکه محبوب و مقبول."

لوح مبارک ناقوس بطبع رسيده و در دسترس عموم موجود است. در اينمقام يک لوح مبارک که مخصوص شب بعثت از قلم جمالقدم جلّ جلاله نازل شده نگاشته ميشود:
"فی ليلة المبعث . ص جناب حاء عليه بهاء اللّه الابهی
الاقدم الاکبر الاعلی قد نطق اللّسان باعلی البيان و نادت الکلمة باعلي النّداء الملک للّه خالق السّماء و مالک الأسماء و لکنّ العباد اکثرهم من الغافلين. قد اخذت ترنّمات الرّحمن من في الامکان و احاط عرف القميص ممالک التّقديس و تجلّي اسم الاعظم علی من فی العالم و لکنّ الناس فی حجاب مبين. ان يا قلم الاعلی غنّ علی لحن الکبرياء لأنّا نجد عرف الوصال بما تقرّب يوم الّذی فيه زيّن ملکوت الأسماء بطراز اسمنا العليّ الاعلی الّذی اذا ذکر لدی العرش غنّت الحوريات ببدايع النّغمات و هدرت الورقاء ببدايع الالحان و نطق لسان الرّحمن بما انجذب منه ارواح المرسلين ثمّ ارواح المخلصين ثمّ ارواح المقرّبين. هذه ليلة طلع صبح القدم من افق يومها و استضاء العالم من انواره الّتی اشرق من ذلک الافق المنير. قل انّه ليوم فيه اخذ اللّه عهد من ينطق بالحقّ اذ بعث من بشّر العباد بهذا النّبأ العظيم و فيه ظهرت آية الاعظم ناطقا بهذا الاسم العظيم و انجذب فيه الممکنات من نفحات الآيات. طوبی لمن عرف مولاه و کان من الفائزين قل انّه لقسطاس الاعظم بين الأمم و به ظهرت المقادير من لدن عليم حکيم قد اسکر اولی الالباب من رحيق بيانه و خرق الاحجاب بسلطان اسمي المهيمن علی العالمين. قد جعل البيان ورقة لهذا الرضوان و طرّزها بذکر هذا الذکر الجميل. قد وصّی العباد ان لا يمنعوا انفسهم عن مشرق القدم و لا يتمسّکوا عند ظهوره بما عندهم من القصص و الامثال کذلک قضی الامر فيما ظهر من عنده يشهد بذلک من ينطق بالحق انّه لا اله الّا انا العزيز الکريم. انّ الّذين اعرضوا عن الآخر ما آمنوا بالاوّل هذا ما حکم به مالک العلل في هذا الطّراز القويم. قل انّه بشّرکم بهذا الأصل و الّذين منعوا بالفرع انّهم من الميّتين انّ الفرع هو ما تمسّکوا به القوم و اعرضوا به عن اللّه الملک العزيز الحميد. قد علّق کلّ ما نزّل بقبولی و کلّ امر بهذا الأمر المبرم المبين لولا نفسی ما تکلّم بحرف و ما اظهر نفسه بين السّموات و الارضين قد ناح فی اکثر الاحيان لغربتی و سجنی و بلائی يشهد بذلک ما نزّل فی البيان ان انتم من العارفين. انّ القويّ من انقطع بقوّة اللّه عمّا سواه و الضّعيف من اعرض عن الوجه اذ ظهر بسلطان مبين. يا ملأ الارض اذکروا اللّه فيهذا اليوم الّذی فيه نطق الرّوح و استعرجت حقائق الّذين خلقوا من کلمة اللّه العزيز المنيع. قد قدّر لکلّ نفس ان يستبشر فيهذا اليوم و يلبس احسن ثيابه و يهلّل ربّه و يشکره بهذا الفضل العظيم. طوبی لمن فاز بمراد اللّه و ويل للغافلين. لمّا نزل هذا اللّوح في هذا اللّيل احببنا ان نرسله اليک فضلا من لدنّا عليک لتکون من الشّاکرين. اذا فرت به ان اقرئه بين الأحباب ليسمعنّ الکلّ ما تکلّم به لسان العظمة و يکوننّ من العاملين. کذلک اختصصناک و زيّناک بما زيّنت به هياکل المخلصين الحمد للّه ربّ العالمين."

از حضرت عبدالبهاء روح الوجود له الفدا چندين خطابه راجع بعيد مبعث موجود است که ذيلا درج ميشود. نطق مبارک در ليله ٢۴ می سنه ١٩١٢ در منزل دريفوس راجع بمبعث حضرت اعلی
"هو اللّه - امروز چون مبعث حضرت اعلی بود لهذا جميع شما را تبريک ميگويم. امروز روزی بود که شبش حضرت باب در شيراز برای حضرت باب الباب اظهار امر کردند. ظهور حضرت باب عبارت از طلوع صبح است چنانکه طلوع صبح بشارت بظهور آفتاب ميدهد همين طور حضرت باب علامت طلوع شمس بها بود يعنی صبحی بود نورانی که آفاق را روشن کرد و آن انوار کم‌کم نمايان شد تا عاقبت مهر درخشان جلوه نمود. حضرت باب مبشّر بطلوع شمس بهاءاللّه بود و در جميع کتب خويش بشارت بظهور حضرت بهاءاللّه داد و حتّی در اوّل کتابيکه موسوم باحسن القصص است ميفرمايد: "يا سيّدنا الاکبر قد فديت بکلّی لک و ما تمنّيت الّا القتل فی سبيلک." نهايت آرزوی حضرت باب شهادت در اين سبيل بود اين تاج سلطنت ابديّه را بر سر مبارک نهاد که جواهر زواهرش قرون و اعصار را روشن نمايد. حضرت اعلی روحی له الفداء صدمات بسيار شديد ديد. در اوّل امر در شيراز در خانه خويش حبس بود بعد از آنجا باصفهان حرکت فرمود علمای آنجا حکم بقتل دادند و نهايت ظلم و اعتساف روا داشتند. حکومت حضرت باب را به تبريز فرستاد و در ماکو حبس شدند و از آنجا بقلعه چهريق برای حبس فرستادند ضرب شديد ديدند و اذيّت بی‌پايان کشيدند. آخرالامر به تبريز مراجعت دادند و هزاران گلوله بسينه مبارکش زدند لکن از اين شهادت شمعش روشنتر شد و علمش بلندتر گرديد و قوّه ظهورش شديدتر گشت تا حال که در شرق و غرب اسم مبارکش منتشر است. باری بعضی را چنان گمان که مظاهر مقدّسه تا يوم ظهور از حقيقت خويش هيچ خبر ندارند مانند زجاجيکه از روشنائی بی نصيب است و چون سراج امر روشن شود آن زجاج نورانی گردد ولی اين خطا است زيرا مظاهر مقدّسه از بدايت ممتاز بوده‌اند. اين است که حضرت مسيح ميفرمايد: "در ابتدا کلمه بود." پس مسيح از اوّل مسيح بود، کلمه بود و کلمه نزد خدا بود. و بعضی را گمان چنان که وقتيکه يحيی در نهر اردن حضرت مسيح را تعميد داد آنوقت روح القدس بر مسيح نازل شد و مبعوث گشت و حال آنکه حضرت مسيح بصريح انجيل از اوّل مسيح بود. و همچنين حضرت محمّد ميفرمايد: "کنت نبيّا و آدم بين المآء و الطّين." و جمالمبارک ميفرمايد: "کنت فی ازليّة کينونتی عرفت حبّی فيک فخلقتک." آفتاب هميشه آفتابست، اگر وقتی تاريک بود آفتاب نبوده. آفتاب بحرارتش آفتابست. لهذا مظاهر مقدّسه لم يزل در نورانيّت ذات خود بوده و هستند. امّا يوم بعثت عبارت از اظهار است و الّا از قبل هم نورانی بوده‌اند، حقيقت آسمانی بوده‌اند و مؤيّد بروح القدس و مظهر کمالات الهی. مثل اين آفتاب که هر چند نقاط طلوع آن متعدّد است و هر وقتی از مطلعی و هر روزی از برجی طلوع مينمايد ولی ميشود گفت آفتاب امروز حادث است؟ نه بلکه همان آفتاب قديم است لکن مطالع و مشارق حادث و جديد. باری حضرت اعلی روحی له الفداء در جميع کتب خويش بشارت بظهور بهاءاللّه داد که در سنه تسع ظهور عجيبی ظاهر ميشود و هر خيری حاصل ميگردد و کلّ بلقاء اللّه فائز ميشوند يعنی ظهور ربّ الجنود خواهد بود و آفتاب حقيقت طالع و روح ابدی دميده خواهد شد. خلاصه بيانات بسيار دارد که جميع در بشارت بظهور بهاءاللّه است. اين بود که چون حضرت بهاءاللّه در بغداد يوم رضوان اظهار امر فرمود جميع بابيان معترف شدند مگر قليلی و قوّت و قدرت بهاءاللّه قبل از اظهار امر ظاهر بود و جميع خلق حيران که اين چه شخص جليلی است و اين چه کمالات علم و فضل و اقتدار لهذا بمجرّد ظهور در ايّامی قليله خلق ملتفت شدند. با آنکه حضرت بهاءاللّه در حبس بود ولی امرش شرق و غرب را احاطه نمود. دو پادشاه مستبدّ ميخواستند امرش را محو نمايند و سراجش را خاموش کنند ولکن روشنتر شد و در زير زنجير علمش را بلند کرد و در ظلمت زندان نورش ساطع گشت جميع اهالی شرق ملوک و مملوک نتوانستند مقاومت نمايند آنچه منع کردند و اصحابش را کشتند نفوس بيشتر اقبال کردند. بجای يکنفر مقتول صد نفر اقبال کردند و امرش غالب شد و اين قدرت بهاءاللّه قبل از ظهور معلوم بود. نفسی بحضورش مشرّف نشد مگر اينکه مبهوت گشت. علما و فضلای آسيا همه معترف بودند که اين شخص بزرگوار است امّا ما نميتوانيم از تقاليد دست برداريم و ميراث آباء را ترک کنيم. هر چند مؤمن نبودند امّا ميدانستند که شخص بزرگواريست. و بهاءاللّه در مدرسه داخل نشد، معلّمی نداشت، کمالاتش بذاته بود. همه نفوسيکه او را ميشناختند اين مسئله را بخوبی ميدانستند. با وجود اين آثارش را ديديد و علوم و کمالاتش را شنيديد، حکمت و فلسفه‌اش را می‌بينيد که مشهور آفاق است تعاليمش روح اين عصر است جميع فلاسفه شهادت ميدهند و ميگويند که اين تعاليم نور آفاق است. باری مظهر الهی بايد نور الهی باشد نورانيّتش از خود او باشد نه از غير. مثل اين آفتاب که نورش از خود اوست امّا نور ماه و بعضی ستارگان از آفتابست. بهمچنين نورانيّت مظاهر مقدّسه بذاتهم است نميشود از ديگری اقتباس نمايند ديگران بايد از آنها اکتساب علوم و اقتباس انوار نمايند نه آنها از ديگران. جميع مظاهر الهيّه چنين بوده‌اند. حضرت ابراهيم و حضرت موسی و حضرت مسيح و حضرت محمّد و حضرت باب و حضرت بهاءاللّه در هيچ مدرسه داخل نشدند لکن کتبی از آنها صادر که جميع شهادت دادند بر اينکه بيمثل بوده‌اند. و اين قضيّه بهاءاللّه و باب يعنی عدم دخول در مدارس را الآن در ايران نفوس دليل و برهان ميدانند در شرق بکتب بهاءاللّه استدلال بر حقيّت او مينمايند که هيچکس نميتواند مانند اين آيات صادر نمايد و نفسی پيدا نشد که بتواند نظير آن بنويسد زيرا اين کتب و آثار از شخصيکه در مدرسه داخل نشده صادر گشته و برهان حقيّت اوست. باری اين کمالات بذاته بوده و اگر غير اين باشد نميشود. نفوسيکه محتاج تحصيل از ديگرانند چگونه مظهر الهی ميشوند؟ سراجيکه خود محتاج نور است چگونه روشنی بخشد؟ پس بايد مظهر الهی خود جامع کمالات موهبتی باشند نه اکتسابی، شجری باشد مثمر بذاته نه ثمر مصنوعی. چنان شجر شجره مبارکه است که بر آفاق سايه افکند و ميوه طيّبه دهد. پس در آثار و علوم و کمالاتيکه از حضرت بهاءاللّه ظاهر شد نظر نمائيد که بقوّه الهيّه و تجلّيات رحمانيّه بود. حضرت باب در جميع کتب بشارت بظهور آن فيوضات و کمالات الهيّه داد. لهذا شماها را تبريک روز بعثت حضرت اعلی روحی له الفداء ميگويم اين عيد سعيد و روز جديد بر جميع شماها مبارک و مايه سرور قلوب باد."

نطق مبارک روز پنجشنبه ٩ مارچ سنه ١٩١٩ مطابق پنجم جمادی الاوّل ١٣٣۴
"امروز روز بسيار مبارکی است، متبرّک و متيمّن است، طلوع انوار صبح هدی است، مبدأ و منشأ امر ابهی است، پرتو اشراق شمس حقيقت است، يوم نفخ فی الصّور و نقر فی النّاقور است. وقايع اين يوم خيلی عظيم است ولکن حقيقتش در نزد اهل بصيرت معلوم و هر چند در نزد خلق شرف اين يوم مجهولست ولی نفخه اولی است. در آيه مبارکه قرآن ميفرمايد: "و نفخ فی الصّور فصعق من فی السّموات و الأرض." يومی است که جميع من فی السّموات و الأرض منصعق شدند يعنی در نزد اهل بصيرت بحقيقت مدهوش گشته. و انسان منصعق بيهوش، يعنی محروم از حيات ابدی، بچيزی ملتفت نميشود امّا انسان بصير بحقيقت امر آگاه ميشود يعنی آن نفوسيکه فائز بحيات ابدی ميشوند ملتفت ميشوند که طلوع شمس حقيقت است و نفخه اولی است که از حقائق معنويّه روح حيات اخذ گشته و جهان دل و جان مستعدّ نفخه ثانويّه گرديده است که ميفرمايد: "فنفخ فيه اخری فاذا هم قيام ينظرون و اشرقت الأرض بنور ربّها." و از نفخه ثانيه حقايق روحانيّه و کينونات علويّه حيات يابد و از اشراق شمس حقيقت باهتزاز آيد. اين نفخه ثانيه ظهور جمالقدم من يظهره اللّه است. باری در آفتاب ملاحظه نمائيد که چون صبح طالع ميشود قيامت کائنات ارض است زيرا جميع ارض باهتزاز آيد و اسرار جميع کائنات از حيّز غيب بحيّز شهود آيد و آنچه در کمون ارض است ظاهر و آشکار گردد و آنچه در غيب اشجار است نمودار شود. ولکن جميع کائنات با وجوديکه باين فيض آفتاب حشر و نشر ميشوند و وجودشان از اشراق و طلوع آفتابست معذلک ازاين فيض بيخبرند مگر کائنات حيّه که زنده هستند. کائنات حيّه ملتفت ميشوند که آفتاب طلوع کرده لهذا بدايت اين يوم مبارک بدايت قيامت است. نفوسيکه حيات ابديّه داشتند ادراک و احساس کرده‌اند که امروز حکم خمسين الف سنه دارد. امروز روزيست که آسمان منطوی شد. امروز روزيست که آفتاب بر هم پيچيده گشت. امروز روزيست که قمر منشقّ شد. امروز روزی است که ستاره‌ها منتشر شد. امروز روزيست که جبال سير و حرکت کرد. امروز روزيست که اموات از قبور بيرون آمد، حشر شد نشر گرديد، ميزان منصوب شد، صراط ممدود گشت، اسرار ارض ظاهر و هويدا گرديد، ابواب جنّت مفتوح شد، شعله جحيم برافروخت. اينها جميع علائم يوم قيامت است. حضرت اعلی ميفرمايند که در يکدقيقه اين وقايع واقع گشت. در طرفة العين خمسين الف سنه منقضی شد و جميع اين وقايع ظاهر گشت زيرا اينها وقايع معنويّه است نه وقايع جسمانيّه. اين است که حضرت نقطه اولی روحی له الفدا ميفرمايد: "تاللّه قد اتت السّاعة و انشقّ القمر و کلّ فی حشر مستمرّ سبحان اللّه." شرايط قيامت بنصّ مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء در طرفة العين گذشت يعنی پنجاه هزار سال در يکدقيقه منقضی شد و جميع اين وقايع عظمی و شروط يوم قيامت مجری گرديد با وجود اين اهل بيان ميگويند که شرط ظهور من يظهره اللّه اين است که بايد دو هزار سال بگذرد چونکه دو هزار سال نگذشته است پس جمالمبارک بر حقّ نيستند. و نفوسيکه خود مقرّ و معترفند آن پنجاه هزار سال در طرفة العين گذشت و وقايع عظيمه قيامت تحقّق يافت انکار ميکنند که نميشود عدد مستغات در نوزده سال منقضی شود فاعتبروا يا اولی الابصار. به‌بينيد که بی انصافی بچه درجه است و نادانی تا چه حدّ. و خداوند در صريح قرآن ميفرمايد که دو نفخه پی در پی است و حضرت اعلی روحی له الفداء جميع حجبات خلق را خرق فرموده و از برای ظهور من يظهره اللّه شرطی قرار ندادند و فرمودند که اگر امروز ظاهر شود فانا اوّل العابدين و بنصّ صريح ميفرمايد: "ايّاک ايّاک ان تحتجب بالواحد البيانی او بما نزل فی البيان." با وجود اين اهل بيان گويند که در بيان ذکر مستغاث است. واحد بيان ذات مقدّس حضرت اعلی و هجده حروف حيّ است ميفرمايد بواحد بيانی از من يظهره اللّه محتجب مشو حال اهل بيان بمرآت از شمس حقيقت محتجب شده‌اند."

و در کمبريج امريکا در ضمن خطابه فرمودند:
"امروز بعثت حضرت اعلی است روز مبارکی است مبدأ اشراق است. زيرا ظهور حضرت اعلی مانند طلوع صبح صادق بود و ظهور جمالقدم ظهور آفتاب. هر صبح نورانی بشارت از شمس حقيقت داد. لهذا اين يوم يوم مبارکی است، مبدأ فيض است، بدايت طلوع است، اوّل اشراق است. حضرت اعلی در چنين روزی مبعوث شد و ندا بملکوت ابهی نمود و بشارت بظهور جمالمبارک نمود و بجميع طوايف ايران مقابلی کرد. جمعی در ايران متابعت نمودند و در بلايا و مشقّات شديده افتادند و در مقام امتحان و افتتان نهايت قوّت و ثبات آشکار نمودند. چه بسيار نفوس که در حبس شديد افتاد و چه بسيار نفوس که عقوبات عظيمه ديد. با وجود اين با نهايت ثبوت و استقامت جانفشانی نمودند ابدا متزلزل نشدند و از امتحانات ملال نياوردند بلکه بر ايمان و ايقان خود صد مقابل افزودند. آن نفوس منتخبين الهی هستند، آن نفوس ستاره‌های اوج نامتناهی هستند که از افق ابدی درخشنده و تابانند. حضرت اعلی را در شيراز اذيّت کردند. بعد حضرت باب باصفهان آمد در اصفهان علماء اذيّت زيادی کرده اعتراضات نمودند. بعد حضرت را از اصفهان به تبريز فرستادند. در تبريز چندی اقامت کردند بعد از تبريز بماکو فرستادند و در آنجا در قلعه محبوس نمودند. بعد از ماکو بچهريق فرستادند و در آنجا هم محبوس بودند و از چهريق به تبريز آوردند و در آنجا بنهايت ظلم و جفا شهيد نمودند. حضرت اعلی مقاومت جميع ايران نمودند، اذيتّها ديدند. و هر چه خواستند آن سراج الهی را خاموش کنند روشنتر گرديد و روز بروز امرش واضحتر شد. در ايّاميکه در ميان خلق بودند در جميع اوقات بشارت به بهاءاللّه ميفرمودند و در جميع الواح و کتب ذکر بهاءاللّه نمودند و بشارت بظهور بهاءاللّه دادند که در سنه نه هر خيری مييابيد، در سنه نه سعادت کلّی حاصل ميکنيد، در سنه نه بلقاء اللّه فائز ميشويد و از اين قبيل بيانات بسيار و جمالمبارک را باسم من يظهره اللّه ذکر فرموده‌اند. مختصر اين است که آنوجود مقدّس در محبّت جمالمبارک جانفشانی فرمود چنانچه در کتاب احسن القصص ميفرمايد: "يا سيّدنا الاکبر قد فديت بکلّی لک و ما تمنّيت الّا القتل فی محبّتک و السّبّ فی سبيلک و انت الکافی بالحقّ." ملاحظه کنيد که آنوجود مبارک چه قدر صدمه ديدند و چگونه جانفشانی نمودند و چگونه بمحبّت جمالمبارک منجذب بودند و چگونه ما بايد بايشان اقتدا کنيم و جانفشانی نمائيم و بنار محبّت اللّه مشتعل گرديم و از عنايات الهی بهره و نصيب گيريم. زيرا آنوجود مبارک وصيّت کرده که در ظهور جمالمبارک در نهايت انقطاع باشيم و در نهايت انجذاب باشيم، جميع بشر را از برای او دوست داريم و خدمت بعالم انسانی کنيم. بناء علی ذلک مبارکباد امروز چه که امروز روز مبارکی است. امشب من از ملاقات شما بسيار مسرورم و از خدا خواهم که فيوضات ملکوت ابهی بر شما احاطه نمايد، وجوه شما نورانی گردد و قلوبتان روحانی باشد و جميع ابناء و بنات ملکوت گرديد و منسوب بخداوند جليل شويد و بموجب تعاليم حضرت بهاءاللّه عمل کنيد."

سوم - از ايّام محرّمه يوم اوّل و دوّم محرّم است که روز تولّد حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی است.

در کتاب اقدس ميفرمايند قوله تعالی:
"و الآخرين فی يومين کذلک قضي الأمر من لدن آمر عليم." (بند ۱۱۰)

و در رساله سؤال و جواب نازل:
"سؤال - از عيد مولود
جواب - مولود اقدس ابهی اوّل فجر يوم دوّم محرّم است و يوم اوّل مولود مبشّر است و اين دو يک يوم محسوب شده عند اللّه."

و در لوح رشحات الهام ميفرمايند قوله تعالی:
"مولود مبارک در محرّم واقع بذلک رفعه اللّه بالحقّ و جعله من الأعياد للعباد."

و در لوح زين المقرّبين نازل:
"امّا در فقره مولود اقدس ابهی اوّل فجر دوّم محرّم است ولکن يوم اوّل که يوم مولود مبشّر است مع ثانی يک يوم محسوبست عند اللّه."

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح مرحوم ميرزا قابل آباده‌ای ميفرمايند:
"در خصوص يومين مولدين نصّ در يوم اوّل و يوم ثانی محرّم وارد شده است."

راجع باوّل و دوّم محرّم الواحی از قلم الهی نازل شده که بايد در آن دو يوم تلاوت‌ شود. از جمله اين لوح است که راجع بليله تولّد حضرت اعلی است:
"بسم المولود الّذی جعله اللّه مبشّرا لاسمه العزيز الودود لوح من لدنّا الی ليلة فيها لاحت السّموات و الأرض من نيّر به انار من فی العالمين. طوبی لک بما ولد فيک يوم اللّه الّذی جعلناه مصباح الفلاح لأهل مدائن الاسمآء و اقداح النجاح لمن فی ميادين البقآء و مطلع الفرح و الأبتهاج لمن فی الانشآء تعالی اللّه فاطر السّمآء الّذی انطقه بهذا الاسم الّذی به خرقت حجبات الموهوم و سبحات الظّنون و اشرق اسم القيّوم من افق اليقين و فيه فکّ ختم رحيق الحيوان و فتح باب العلم و البيان لمن فی الامکان و سرت نسمة الرّحمن علی البلدان. حبّذا ذاک الحين الّذی فيه ظهر کنز اللّه المقتدر العليم الحکيم. يا ملأ الارض و السّمآء انّها الليلة الاولی قد جعلها اللّه آية لليلة الاخری الّتی فيها ولد من لا يعرف بالاذکار و لا يوصف بالاوصاف طوبی لمن تفکّر فيهما انّه يری الظّاهر طبق الباطن و يطّلع باسرار اللّه فيهذا الظّهور الّذی به ارتعدت ارکان الشّرک و انصعقت اصنام الاوهام و ارتفعت راية انّه لا اله الّا هو المقتدر المتعالی الفرد الواحد المهيمن العزيز المنيع. و فيها هبّت رائحة الوصال و فتحت ابواب اللّقآء فی المآل و نطقت الأشيآء الملک للّه مالک الاسمآء الّذی اتی بسلطان احاط العالمين و فيها تهلّل الملأ الاعلی ربّهم العليّ الأبهی و سبّحت حقائق الأسمآء مالک الآخرة و الاولی بهذا الظّهور الّذی به طارت الجبال الی الغنيّ المتعال و توجّهت القلوب الی وجه المحبوب و تحرکت الاوراق من ارياح الاشتياق و نادت الاشجار من جذب ندآء المختار و اهتز العالم شوقا للقاء مالک القدم و بدعت الأشيآء من الکلمة المخزونة الّتی ظهرت بهذا الأسم العظيم. ان يا ليلة الوهّاب قد نری فيک امّ الکتاب ا انّه مولود ام کتاب لا و نفسی کل ذلک فی مقام الاسمآء قد جعله اللّه مقدّسا عنها به ظهر الغيب المکنون و السّرّ المخزون لا و عمری کلّ ذلک يذکر في مقام الصّفات و انّه لسلطانها به ظهر مظاهر لا قبل اله الّا اللّه طوبی للموقنين. اذا انصعق القلم الاعلی و يقول يا من لا تذکر بالاسمآء فاعف عنّی بسلطانک المهيمن علی الارض و السّمآء لأنّی خلقت بابداعک کيف اقدر ان اذکر ما لا يذکر بالابداع معذلک و عزّتک لو اذکر ما الهمتنی لينعدمنّ الممکنات من الفرح و الابتهاج فکيف تموّجات بحر بيانک فيهذا المقام الاسنی و المقّر الاعلي الاقصی. ای ربّ فاعف هذا القلم الابکم عن ذکر هذا المقام الاعظم ثمّ ارحمنی يا مالکی و سلطانی و تجاوز عنّی بما اجترحت بين يديک انّک انت المعطی المقتدر الغفور الکريم."

راجع بيوم ثانی محرّم نيز الواحی چند از سماء مشيّت جمالقدم نازل از جمله اين لوح مبارکست
"الاقدس الامنع الاعظم قد جاء عيد المولود و استقرّ علی العرش جمال اللّه المقتدر العزيز الودود طوبی لمن حضر فيهذا اليوم لدی الوجه و توجّه اليه طرف اللّه المهيمن القيّوم قل انّا اخذنا العيد فی السّجن الأعظم بعد الّذی قام علينا الملوک لا تمنعنا سطوة کلّ ظالم و لا تضطربنا جنود الملک هذا ما شهد به الرّحمن فيهذا المقام المحمود. قل هل تضطرب کينونة الاطمينان من ضوضآء الامکان لا و جماله المشرق علی ما کان و ما يکون هذه سطوة اللّه قد احاطت کلّ الاشيآء و هذه قدرته المهيمنة علی کلّ شاهد و مشهود. تمسّکوا بحبل الاقتدار ثمّ اذکروا ربّکم المختار فيهذا الفجر الّذی به اضآء کلّ غيب مکنون. کذلک نطق لسان القدم فيهذا اليوم الّذی فيه فکّ الرّحيق المختوم ايّاکم ان تضطربکم اوهام الّذين کفروا باللّه او تمنعکم الظّنون عن هذا الصّراط المدود. يا اهل البهآء طيروا بقوادم الانقطاع فی هواء محبّة ربّکم الرّحمن ثمّ انصروه بما نزّل فی لوح محفوظ. ايّاکم ان تجادلوا مع احد من العباد ان اظهروا بعرف اللّه و بيانه بهما يتوجّه کل الوجوه. انّ الّذين غفلوا اليوم اولئک فی سکر الهوی و هم لا يفقهون طوبی لمن توجّه الی مطلع آيات ربّه بخضوع و اناب انّک انت قم بين العباد ثمّ ذکرهم بما نزّل فی کتاب ربّهم العزيز المختار . قل اتّقوا اللّه و لا تتّبعوا اوهام الّذين تعقبوا کلّ فاجر مرتاب ان اقبلوا بقلوب نورآء الی شطر عرش ربّکم مالک الاسمآء انّه يويّدکم بالحقّ لا اله الّا هو العزيز المنّان. هل تسرعون الی الغدير و البحر الاعظم امام وجوهکم توجهوا و لا تتّبعوا کلّ مشرک مکّار کذلک دلع ديک البقآء علی افنان سدرتنا المنتهی تاللّه بنغمة منها استجذب الملأ الاعلی ثمّ سکّان مدائن الاسمآء ثمّ الّذين يطوفون حول العرش في العشيّ و الأشراق کذلک هطلت امطار البيان من سمآء مشيّة ربّکم الرّحمن ان اقبلوا يا قوم و لا تتّبعوا الّذين جادلوا بآيات اللّه اذ نزلت و کفروا بربّهم الرّحمن اذ اتی بالحجّة و البرهان."

در اينمقام مختصری از تاريخ تولّد حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی جلّ جلالهما را مينگارد.
١ - حضرت ربّ اعلی:
نام مبارکشان سيّد عليمحمّد و بالقاب عظيم ربّ اعلی و نقطه اولی و مبشّر جمال ابهی و نقطه بيان و باب ملقّب و معروفند. پدر بزرگوارشان سيّد محمّد رضا و اجداد عاليمقام حضرتش ميرزا ابوالفتح بن ميرزا ابراهيم بن ميرزا نصر اللّه الحسينی شيرازی هستند. و مادرشان مسمّاة بفاطمه بنت ميرزا محمّد حسين بن ميرزا عابد است. تولّد هيکل مبارک در شيراز در بيت آقا ميرزا علی عموی مادرشان در يوم اوّل محرّم سال هزار و دويست و سی و پنج هجری قمری مطابق بيستم اکتبر سال ١٨١٩ ميلادی اتّفاق افتاد. در دوران طفوليّت هيکل مبارک پدر بزرگوارشان در سال ١٢۴٣ هجری قمری در شيراز صعود فرمود و جناب ميرزا سيّد علی خال اعظم هيکل مبارک متکفّل مراقبت و پرورش حضرت گرديد. هيکل مبارک در سنّ صباوت در مکتب شيخ عابد معروف بشيخنا که در قهوه اوليا بود تشريف برده و پس از مدّتی در اوّل ماه ربيع الاوّل سال ١٢۴٧ هجری قمری بزيارت نجف و کربلا عزيمت فرموده و پس از هفت ماه بفارس مراجعت نمودند و با جناب خال در شيراز بتجارت پرداختند تا در سال ١٢۵٨ هجری يوم جمعه هجدهم رجب ازدواج هيکل مبارک با خديجه خانم بنت آقا ميرزا علی بن ميرزا عابد صورت گرفت. از اين اقتران طفلی موسوم باحمد بوجود آمد که در سال ١٢۵٩ هجری يعنی يکسال قبل از بعثت مبارک وفات يافت. هيکل مبارک در کتاب قيّوم الاسماء که بتفصير احسن القصص نيز معروف است در ضمن سوره ٢٨ نام فرزند خود را احمد ذکر فرموده و حضرت حرم را در مصيبت آنطفل تسليت داده‌اند. قبر احمد در شيراز در بقعه بی بی دختران در پای سروی واقعشده بود. امروز آن نقطه مشخّص و معلوم است و بعدا حسب الامر مبارک حضرت وليّ ‏امراللّه جلّ سلطانه رمس احمد از بی بی دختران با تشريفات خاصّی بگلستان جاويد شيراز منتقل گرديد. پس از وفات اين طفل مناجاتی از قلم مبارک صادر شد که چند فقره آن در صفحه ٧٧ ترجمه انگليسی تاريخ نبيل مسطور و ترجمه آن بفارسی چنين است: "اللّهم يا الهی کاش اين ابراهيم ترا هزار اسمعيل بود تا همه را در راه محبّت تو قربانی مينمود. يا محبوبی يا مقصود قلبی محبّت اين احمد که بنده تو عليمحمّد او را در راه تو قربانی کرد هيچگاه نميتواند شعله محبّت تو را که در قلبش افروخته خاموش سازد. تا جانم در پای تو نثار نشود و تا جسمم در راه تو بخاک و خون نغلطد و تا سينه‌ام برای تو هدف گلوله‌های بيشمار نشود اضطراب من تسکين نيابد و دل من راحتی نپذيرد. ايخدای من، ای يگانه مقصود من، قربان شدن يگانه فرزند مرا بپذير و قبول فرما و فدا شدن او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راهت قرار بده و بفضلت فداکاری مرا قبول فرما. آرزو دارم که خون من در راه تو ريخته شود تا بذر امر تو را با خون خود آبياری نمايم. تأثير مخصوصی بخون من عطا کن تا بذر الهی بزودی در قلوب عباد انبات نمايد و سرسبز گردد و نموّ کند تا درختی توانا گردد و جميع اهل عالم در سايه آن مجتمع شوند. اللّهمّ استجب دعائی و حقّق لی املی و منائی انّک انت المقتدر الکريم." باری هيکل مبارک مدّتی را هم در بوشهر بتجارت مشغول بودند تا دوران اظهار امر و بعثت رسيد که شرح آن گذشت. مادر حضرت اعلی در آخرين سال قرن سيزدهم هجری يعنی سال ١٣٠٠ در نهايت درجه ايقان و ايمان بظهور مبارک در کربلا وفات يافت. و سبب تصديق مشاراليها بامر مبارک در اوقاتيکه در کربلا مجاور بود زوجه حاجی عبدالمجيد شيرازی و جناب حاجی سيّد جواد کربلائی بودند که باشاره جمال مبارک نزد مشاراليها رفته و او را تبليغ نمودند. حرم حضرت اعلی خديجه خانم نيز در سنه ١٢٩٩ هجری در شيراز صعود فرمود و در شاه چراغ مدفون گرديد.
بر سنگ مرقد حضرت حرم که امروزه در بيت شيراز محفوظ است اين آيه مبارکه از جمال قدم که مخصوص همين مقام نازل شده بخطّ حطب اکبر مرقوم است " انّ الورقة العليا سمعت نداء سدرة المنتهی و طارت اليها ١٢٩٩." جمال قدم در کتاب بديع مادر و حرم حضرت اعلی را به خير النّساء ملقّب فرموده و اطلاق اين اسم را بر ديگران حرام فرموده‌اند

٢ - جمال مبارک :
شمّه‌ای از بيانات شفاهيّه حضرت عبدالبهاء در باب ايّام اوّليّه. جمال ابهی در يوم ثانی محرّم در سنه ١٢٣٣ در طهران در محلّه دروازه شميران در سرای طالار حياط باغ تولّد مبارک واقع گشت. والده جمال مبارک تماميّت تعلّق را بايشان داشت بدرجه‌ای که آرام نداشت و از حالات مبارک حيران بود. مثلا ميگفت ابدا اين طفل گريه نميکند و ابدا شئوناتيکه از اطفال شيرخوار ديگر صادر ميشود از اين طفل مشاهده نميشود از قبيل فرياد و فغان و گريه و زاری و بيتابی و بيقراری. باری چندی گذشت و فطام واقع شد و مرحوم والدشان تعلّق عظيمی بايشان داشتند و ملتفت بزرگواری و علوّ منقبت و مظهريّت مقدّسه جمال مبارک بودند و برهان بر اين آنکه در مازندران در قريه تاکور که تيول ايشان بود عمارت ملوکانه تأسيس فرمودند و چون جمال مبارک اکثر موسم تابستان در آنجا بودند مرحوم ميرزا بخطّ خويش در موقعی از مواقع بقلم جلی اين دو بيت مرقوم فرمودند:

بر درگه دوست چون رسی گو لبيّک کانجا نه سلام راه دارد نه عليک
اين وادی عشق است نگهدار قدم اين ارض مقدّس است فاخلع نعليک

در سنّ هفت سالگی روزی جمال مبارک مشی ميفرمودند والده‌شان ببرازندگی هيکل مبارک نظر کرده گفت قدری قامت کوتاه است. والد جمال مبارک گفتند نميدانی چه استعداد و قابليّتی دارد چه قدر با فطانت و هوش است، مانند شعله آتش است، در اين صغر سنّ ممتاز از جوانان بالغ، اگر قامت چندان بلند نباشد ضرری ندارد. باری در سنّ طفوليّت در ميان يار و اغيار شهرت عجيبی فرمودند و همچنين مواهب الهيّه ظاهر و آشکار بود و محبوب القلوب بودند. وزرائيکه نهايت عداوت و دشمنی بوالدشان داشتند ايشانرا دوست ميداشتند و حرمت و رعايت مخصوصه مينمودند. مثلا حاجی ميرزا آقاسی نهايت عداوترا بمرحوم ميرزا داشت زيرا ايشان را رفيق قائم مقام مرحوم در قلب خويش می‌پنداشت زيرا با مرحوم قائم مقام ميرزا ابوالقاسم نهايت الفت و محبّت را داشتند اين مسئله نيز سبب بغض و عداوت شده بود ليکن با وجود اين منتهای محبّت را بجمال مبارک اظهار ميداشت بدرجه‌ای که جميع حيران بودند که اين شخص با وجود اينکه دشمن والدشانست چرا باين درجه رعايت پسر را مينمايد. مثلا وقتيکه محمّد شاه محمّد خان امير نظام کرمانشاهی را از آذربايجان طلبيد و شهرت در ولايات يافت که حاجی معزول و امير نظام بمسند صدارت عظمی منصوب مرحوم ميرزا آنوقت حاکم بروجرد بودند مکتوبی به بهمن ميرزا مرقوم نمودند مضمون اينکه المنّة للّه حاجی آقاسی معزول و امير نظام منصوب (يا ربّ اين نسناس از شه دور باد). بهمن ميرزا چون با مرحوم ميرزا عداوت داشت عين مکتوب را بحاجی ميرزا آقاسی فرستاد او آتش گرفت و جمال مبارک را خواست تشريف بردند. عرض کرد: "نميدانم به پدر شما من چه کرده‌ام که اينگونه در حقّ من مينويسد ليکن چکنم پدر شما است. ملاحظه کنيد چه نوشته است در حقّ من؟" جمال مبارک ملاحظه فرمودند و سکوت نمودند، هيچ اظهار نکردند. صاحب ديوان نشسته بود او بسيار آدم خوش نيّتی بود و بجمال مبارک محبّت داشت مکتوبرا گرفت و نگاه کرد، گفت: "اين خطّ ميرزا نيست تقليد کرده‌اند." حاجی ميرزا آقاسی گفت: "نگاه کن اين عبارت باين سلاست باين مختصری و باين فصاحت و بلاغت ممکن نيست کسی ديگر بتواند بنويسد." چون جمال مبارک هيچ نفرمودند و سکوت اختيار نمودند عرض کرد: "خوبست که شما بوالد نصيحت کنيد که اينگونه تحقير بار ديگر تکرّر نيابد چکنم پدر شما است محض خاطر شما از او گذشتم ولی کاری کنيد که او نيز از من بگذرد." مقصود اين است که دشمنان مرحوم ميرزا هم جمال مبارک را دوست ميداشتند و با وجود اينکه جميع ميدانند که در هيچ مدرسه داخل نشده و نزد هيچ معلّمی تعليم نگرفته کلّ شهادت ميدهند که در علم و فضل و کمال بيمثل و نظيرند. مثلا در طهران هر مسئله مشکلی که مذاکره ميشد جميع حيران بودند جمالمبارک حلّ ميفرمودند و از برای کلّ آشنايان اسباب عزّت و راحت و نعمت بودند. از جمله ميرزا آقا خان صدر اعظم وقتيکه وزير لشکر بود معزول و منکوب شد و سرگون بکاشان گرديد نهايت رعايت در حقّ او و خانواده‌اش نمودند و همچنين ديگران. يکوقتی بمازندران تشريف بردند ميرزا محمّد تقی مجتهد مشهور در يالرود بود قريب هزار طلبه داشت و بچند نفر از تلامذه خود اذن و اجازه اجتهاد داده بود. شبها در مجلس مباحثه علميّه ميشد و بعضی از احاديث مشکله روايت ميکردند و چون حيران ميماندند جمالمبارک معنی حديث را بيان ميفرمودند. از جمله شبی از شبها ميرزا محمّد تقی از مجتهدين تلامذه خود حديثی سؤال کرد معانی بيان کردند نپسنديد. بعد جمالمبارک بيانی فرمودند سکوت کرد. روز بعد بحضرات تلامذه مجتهدين گفت که بيست و پنجسالست شما را تربيت و تعليم کردم مرا گمان چنين بود که در معنی اين حديث عاجز نمانيد و يکجوان کلاه بسر معنی حديث را اينگونه تشريح نمايد. لهذا کمالات مبارک در صفحات نور شهرت يافت و بزرگان نور نهايت احترام را مجری ميداشتند. روزی جدّه يعنی والده والده وقت سحر بمنزل ميرزا تقی مجتهد رفته بود که نماز بخواند. بعد از نماز مجتهد مذکور باو گفته بود که: "من مژده بشما بدهم ديشب در خواب ديدم که حضرت قائم در خانه هستند. من رو بخانه رفتم پاسبان گفت حضرت قائم با جمالمبارک خلوت کرده‌اند لهذا کسی اذن دخول ندارد." بعد فکری کرد گفت: "عجبا اينمقام را از کجا پيدا کرده‌اند! ايشان از خانواده وزارتند." بعد گفت: "يک نسبت خويشی بعيدی بما دارند شايد از آنجهت است." باری اينحديث مجتهد در اطراف نور شهرت يافت بعضی نفوس فطن زيرک گفنتد: "نفس مجتهد را راه ندادند چگونه ميشود اين مقام بجهة خويشی با مجتهد حاصل شود؟" مختصر اين است چه در طهران و چه در مازندران جميع اعاظم و اکابر و علماء که ميشناختند شهادت بر بزرگواری جمالمبارک ميدادند و هر امر مهمّی واقع ميشد حلّ آنرا رجوع بايشان مينمودند. و اگر بخواهم در اينمقام يک يک را شرح دهم بسيار مفصّل ميشود .در ايّام طفوليّت در سنّ پنج يا شش سالگی جمالمبارک خوابی ديدند و آنرا برای والدشان بيان فرمودند. والدشان شخصی از معبّرين و منجّمين حاضر نمود و سؤال از تعبير خواب کردند. رؤيای مبارک اين بود که در عالم خواب در باغی تشريف داشتند ملاحظه فرمودند که از اطراف طيور عظيم الجثّه بر سر مبارک هجوم دارند ليکن اذيّت نميتوانند برسانند. بعد بدريا تشريف بردند و شنا ميفرمودند. اين طيور هوا و ماهيان دريا جميعا هجوم بر سر مبارک مينمودند امّا اذيتّی نميرسانند. آنشخص معبّر باصطلاح خود زايچه کشيد و گفت اين رؤيا دليل بر آنست که اين طفل مصدر امر عظيمی خواهد شد و آن امر تعلّق بعقل و فکر دارد زيرا سر مرکز عقل و فکر است لهذا جميع رؤسا و بزرگان عالم بر سر اين طفل مانند مرغان هوا و ماهيان دريا هجوم خواهند کرد ولی ضرری نخواهند رسانيد. او بر کلّ غالب ميشود و کلّ در نزد او خاضع خواهند گشت و عجزشان ظاهر خواهد شد.
محلّ تولّد و ازدواج مبارک جمالمبارک نام مبارکشان حسينعلی بن ميرزا عبّاس مشهور بميرزا بزرگ نوری و تولّدشان در فجر يوم ثانی محرّم سال ١٢٣٣ هجری قمری در طهران واقع شد. نبيل زرندی در رباعی ذيل تاريخ تولّد مبارک را ذکر کرده

در اوّل غربال (١٢٣٣) ز سال فرقان دوّم سحر محرّم اندر طهران
از غيب قدم بملک امکان بگذاشت شاهيکه بود خالق من فی الامکان

جناب ميرزا عبّاس نوری در سال ١٢۵۵ هجری وفات نمود. هيکل مبارک جمالقدم در سال ١٢۵١ هجری با آسيه خانم بنت مرحوم ميرزا اسمعيل نوری ازدواج فرمودند.

حضرت عبدالبهاء و حضرت غصن اطهر و حضرت ورقه مبارکه عليا بهائيّه خانم از اين اقتران بوجود آمدند. آسيه خانم ملقبّه بورقه عليا و نوّاب در سال ١٣٠٣ هجری در عکّا صعود فرمودند و در اين اواخر باراده مطلقه حضرت وليّ ‏امراللّه غصن ممتاز جلّ سلطانه رمس اطهر آسيه خانم از قبرستان عکّا و رمس مطهّر حضرت غصن اطهر از نبی صالح بکوه کرمل انتقال يافت و تفصيل آن از قلم مبارک در لوح مبارک مورّخ ١۴ شهر المسائل سنه ٩۶ مطابق ٢۵ ديسمبر سنه ١٩٣٩ نازل گرديده مراجعه فرمايند.
چهارم- عيد صيام و نوروز است.
در کتاب مستطاب اقدس ميفرمايند قوله تعالی:
"طوبی لمن فاز باليوم الاوّل من شهر البهآء الّذی جعله اللّه لهذا الاسم العظيم. طوبی لمن يظهر فيه نعمة اللّه علی نفسه انّه ممّن اظهر شکر اللّه بفعله المدلّ علی فضله الّذی احاط العالمين. قل انّه لصدر الشّهور و مبدئها و فيه تمرّ نفحة الحياة علی الممکنات طوبی لمن ادرکه بالرّوح و الرّيحان نشهد انّه من الفائزين." (بند ۱۱۱ )

در الواح مبارکه در خصوص نوروز تصريحات بسيار وارد شده و اين روز موسوم بيوم البهآء است که از قلم حضرت ربّ اعلی جلّ اسمه الاعلی تصريح شده و مضمون بند ١١١ کتاب مستطاب اقدس اشاره به بيان مبارک حضرت اعلی است که در باب رابع عشر از واحد سادس کتاب بيان نازل گرديده است.

از جمله بيانات الهيّه که مخصوص نوروز نازل شده لوح مبارک ذيل است:
"انا الأقدس الأعظم الأبهی لک الحمد يا الهی بما جعلت هذا اليوم عيدا للمقرّبين من عبادک و المخلصين من احبّتک و سمّيته بهذا الاسم الّذی به سخّرت الاشيآء و فاحت نفحات الظّهور بين الارض و السّمآء و به ظهر ما هو المسطور فی صحفک المقدّسة و کتبک المنزلة و به بشّر سفراؤک و اولياؤک ليستعد الکلّ للقائک و التّوجه الی بحر وصالک و يحضروا مقرّ عرشک و يسمعوا ندائک الأحلی من مطلع غيبک و مشرق ذاتک احمدک اللّهمّ يا الهی بما اظهرت الحجّة و اکملت النّعمة و استقرّ علی عرش الظّهور من کان مدلّا بوحدانيّتک و حاکيا عن فردانيّتک و دعوت الکلّ الی الحضور من النّاس من توجّه اليه و فاز بلقائه و شرب رحيق وحيه اسئلک بسلطانک الّذی غلب الکائنات و بفضلک الّذی احاط الممکنات بان تجعل احبّتک منقطعين عن دونک و متوجّهين الی افق جودک ثمّ ايّدهم علی القيام علی خدمتک ليظهر منهم ما اردته فی مملکتک و يرتفع بهم رايات نصرتک فی بلادک انّک انت المقتدر المتعالی المهيمن العليم الحکيم. احمدک يا الهی بما جعلت السّجن عرشا لمملکتک و سمآء لسمواتک و مشرقا لمشارقک و مطلعا لمطالعک و مبدئا لفيوضاتک و روحا لأجساد بريّتک اسئلک بان توفّق اصفيائک علی العمل فی رضائک ثمّ قدّسهم يا الهی عمّا يتکدّر به اذيالهم فی ايّامک ای ربّ تری فی بعض ديارک ما لا يحبّه رضاؤک و تری الّذين يدّعون محبّتک يعملون بما عمل به اعدائک. ايربّ طهّرهم بهذا الکوثر الّذی طهّرت به المقرّبين من خلقک و المخلصين من احبّتک و قدّسهم عمّا يضيع به امرک فی ديارک و ما يحتجب به اهل بلادک. ايربّ اسئلک باسمک المهيمن علی الاسمآء بان تحفظهم عن اتّباع النّفس و الهوی ليجتمع الکلّ علی ما امرت به فی کتابک ثمّ اجعلهم ايادي امرک لينتشر بهم آياتک فی ارضک و ظهورات تنزيهک بين خلقک انّک انت المقتدر علی ما تشآء لا اله الّا انت المهيمن القيّوم."
( در رساله تسبيح و تهليل الواح نوروز مندرج شده، مراجعه فرمايند.)

در بيانات مبارکه حضرت عبدالبهاء نيز راجع به نوروز تصريحاتی موجود است از جمله خطابه مبارکه ذيل است:
"از عادات قديمه است که هر ملّتی از ملل را ايّام سرور عمومی است که جميع ملّت در آنروز سرور و شادمانی کنند و اسباب عيش و عشرت فراهم آرند يعنی يکروز از ايّام سنه را که در آنروز واقعه عظيمی و امر جليلی رخ داده آنرا انتخاب نمايند و در آنروز نهايت سرور، نهايت حبور و نهايت شادمانی ظاهر کنند. ديدن يکديگر نمايند و اگر چنانچه بين نفوس کدورتی حاصل در آنروز آشتی کنند و آن اغبرار و آن دلشکستگی زايل شود دوباره بالفت و محبّت پردازند. چون در روز نوروز از برای ايرانيان امور عظيمه واقع شد لهذا ملّت ايران يوم نوروز را فيروز دانسته و آنرا عيد ملّی قرار دادند. فی الحقيقه اين روز بسيار مبارکست زيرا بدايت اعتدال ربيعی و اوّل بهار جهت شمالی است و جميع کائنات ارضيّه چه اشجار چه حيوان چه انسان جان تازه يابد و از نسيم جانپرور نشاطی حاصل کند حياتی تازه يابد و حشر و نشر بديع رخ بگشايد زيرا فصل ربيع است و در کائنات حرکتی عمومی بديع. وقتی سلطنت ايران مضمحل شده بود و اثری از آن باقی نمانده بود در اين روز تجديد شد، جمشيد بر تخت نشست، ايران راحت و آسايش يافت، قوّه متحلّله ايران دوباره نشو و نما نمود و اهتزازی عجيب در دل و جانها حاصل گشت بدرجه‌ايکه ايران از ايّام سلف که سلطنت کيومرث و هوشنگ بود بلندتر گرديد و عزّت و عظمت دولت ايران و ملّت ايران مقامی بالاتر گرفت. و همچنين وقايع بسيار عظيمه در روز نوروز که سبب فخر و عزّت ايران و ايرانيانست وقوع يافت. لهذا هميشه ملّت ايران قريب پنج شش هزار سال است که اين روز را فيروز شمرده‌اند و شکون دانسته‌اند و روز سعادت ملّت شمرده‌اند و الی يومنا هذا اين روز را تقديس کنند و مبارک دانند. باری هر ملّتی را روزيست که آنروز را يوم سعادت دانند و اسباب مسرّت فراهم آرند و در شرايع مقدّسه الهيّه در هر دوری و کوری نيز ايّام سرور و حبور و اعياد مبارکی که در آنروز اشتغال متفرّقه ممنوع، تجارت و صناعت و زراعت خلاصه هر عملی حرام است. بايد کلّ بسرور و شادمانی پردازند و اجتماع کنند و محافل عمومی بيارايند و حکم يک انجمن حاصل کنند تا وحدت ملّت و الفت و يگانگی در جميع انظار مجسّم شود. و چون روز مبارکی است نبايد آنروز را مهمل گذاشت، بی نتيجه نمود که ثمر آنروز محصور در سرور و شادمانی ماند. در چنين يوم مبارکی بايد تأسيس مشروعی گردد که فوائد و منافع آن از برای ملّت دائمی ماند تا در السن و تاريخ مشهور و معروف گردد که مشروع خيری در فلان روز عيدی تأسيس يافت. پس بايد دانايان تحقيق و تحرّی نمايند که احتياج ملّت در آنروز بچه اصلاحی است و چه امر خيری لازم و وضع چه اسّی از اساس سعادت ملّت واجب تا آن اصلاح و آن امر خير و آن اساس در آنروز تأسيس گردد. مثلا اگر ملاحظه کنند که ملّت محتاج بتحسين اخلاق است اساس تحسين اخلاق را در آنروز تأسيس کنند. ملّت اگر احتياج بانتشار علوم دارد و توسيع دائره معارف لازم، در آنروز در اينخصوص قراری بدهند يعنی افکار عموم ملّت را منعطف بآن امر خير کنند. و اگر چنانچه ملّت احتياج بتوسيع دايره تجارت يا صناعت يا زراعت دارد در آنروز مباشرت بوسايلی نمايند که مقصود حاصل گردد. يا آنکه ملّت محتاج بصيانت و سعادت و معيشت ايتام است، از برای سعادت ايتام قراری بدهند و قس علی ذلک تأسيساتيکه مفيد از برای فقرا و ضعفا و درماندگانست تا در آنروز از الفت عموم و اجتماعات عظيمه نتيجه حاصل گردد و ميمنت و مبارکی آنروز ظاهر و آشکار شود. باری در اين دور بديع نيز اين روز مبارکست. بايد احبّای الهی در اين روز بخدمت و عبوديّت موفّق شوند با يکديگر در نهايت الفت و محبّت و يگانگی دست در آغوش شوند و بکمال فرح و سرور بذکر جمالمبارک مشغول گردند و در فکر آن باشند که در چنين يوم مبارکی نتايج عظيمه حاصل شود. و امروز نتيجه و ثمری اعظم از هدايت خلق نيست زيرا اين خلق بيچاره از جميع مواهب الهيّه علی الخصوص ايران و ايرانيان بی نصيب مانده‌اند. احبّای الهی در چنين روزی البتّه بايد يک آثار خيريّه صوريّه يا آثار خيريّه معنويّه بگذارند که آن آثار خيريّه شمول بر جميع نوع انسانی داشته باشد زيرا در اين دور بديع هر عمل خيری بايد عمومی باشد يعنی شمول بر جميع بشر داشته باشد اختصاص ببهائيان نداشته باشد. در جميع ادوار انبياء امور خيريّه تعلّق بنفس آن ملّت داشت مگر مسائل جزئيه مثل صدقه که تجويز شمول بر عموم داشت. امّا در ايندور بديع چونکه ظهور رحمانيّت الهی است جميع امور خيريّه شمول بجميع بشر دارد بدون استثناء. لهذا هر امر عمومی يعنی که تعلّق بعموم عالم انسانی دارد الهی است و هر امر خصوصی و مشروعی از مشروعات عالم انسانی که تعلّق بعموم ندارد محدود است. لهذا اميدم چنانست که احبّای الهی هر يک از برای عموم بشر رحمت پروردگار باشند و عليکم البهآء الأبهی."
و نيز در يوم اوّل شهر البهآء مطابق ٢١ مارچ ١٩١۵ فرمودند قوله العزيز:
"در سال دو نقطه اعتدالست که آفتاب از افق آن طلوع مينمايد، يکی نقطه اعتدال ربيعی است که آفتاب در برج حمل داخل ميشود آنرا نوروز ميگويند و يکی نقطه اعتدال خريفی است که آفتاب در برج ميزان داخل ميشود که او را مهرجان ميگويند. در اين دو وقت آفتاب از افق اعتدال طلوع ميکند و زمين را بدو قوس منقسم ميکند که جميع کائنات از باغ و راغ و کوه و دشت و صحرا مرده است و در اين فصل زنده ميشود، افسرده و پژمرده بود، تر و تازه ميگردد. چه طراوتی، چه حلاوتی، چه نورانيّتی، چه روحانيّتی حاصل ميشود. فی الحقيقه در ايران خوب عيد ميگيرند معلوم است که عيد ميگيرند بصورت تنها نيست. اوقاتيکه من در ايران بودم چه قيامتی ميکردند خصوصا در دهات جميع اسباب سرور را فراهم ميآوردند. اگر چه حال تخفيف داده‌اند باز هم خوب عيد ميگيرند. اين عيد از قديم الايّام محترم بوده حضرت اعلی روحی له الفداء تجديد نمودند و جمالقدم هم در کتاب اقدس تأکيد و تصريح فرموده‌اند."

پنجم- يوم شهادت حضرت ربّ اعلی است که در روز يکشنبه بيست و هشتم ماه شعبان هنگام ظهر از سال ١٢۶۶ هجری در تبريز واقع شد. نبيل زرندی در تاريخ خود اينواقعه را مشروحا بيان فرموده و تاريخ آنرا بنظم آورده و جملات ذيل از تاريخ او عينا لفظ بلفظ نقل ميشود قوله:

.... باری آن مأمور در کمال ادب و احترام طلعت اعلی را از چهريق حرکت داده وارد تبريز بلا انگيز گردانيد و حمزه ميرزا در محلّ يکی از مقرّبان خود ايشانرا وارد گردانيد و امر نمود که بکمال احترام با ايشان حرکت نمايند. تا بعد از سه روز از ورودشان فرمان ديگر از امير باسم نوّاب حمزه ميرزا رسيد که محض ورود فرمان سيّد باب را با مريدانيکه اصرار بارادتش دارند بدارزن. و فوج ارامنه اروميّه را که سرتيپشان سامخانست فرمانداده در سربازخانه ميان شهر تيربارانش نمايند. چون نوّاب حمزه ميرزا بر ما فی الضّمير امير مطّلع گرديد بحامل فرمان که برادر امير ميرزا حسن خان وزير نظام بود گفت امير بايد بمن خدمتهای بزرگ رجوع نمايد مانند محاربه با روم و روس و اينگونه کارها را که شغل اوباش است باهلش رجوع کند. من نه ابن زيادم و نه ابن سعد که فرزند رسول خدا را بدون جرم بقتل برسانم. ميرزا حسن خان مذکور هم آنچه از نوّاب حمزه ميرزا شنيده بود برای برادرش ميرزا تقيخان امير نوشت. او هم بتعجيل جواب فرستاد و فرمان ديگر داد که خودت مباشر اين کار شو. بهمان نوع که در فرمان سابق بود عمل کن و بماه رمضان داخل نشده ما را از اين خيال آسوده کن تا با دل درست در ماه رمضان روزه بگيريم. ميرزا حسن خان فرمان تازه را برد که بنوّاب حمزه ميرزا نشان بدهد دربان نگذاشت و گفت سرکار شاهزاده ناخوش احوالند و فرموده‌اند احدی را بخدمتشان راه ندهم. لذا ميرزا حسنخان فرّاشباشی خود را فرستاد که برو و سيّد باب را با هر کس که با اوست بسرباز خانه بزرگی که در ميان شهر است بياور و در يکی از حجره‌های آن منزل ده و بسربازهای فوج ارامنه سامخان بگو که ده نفر بر در آن حجره چاتمه زنند و در سر ساعت عوض شوند تا فردا صبح. فرّاشباشی نيز بحکم او عمل نمود و طلعت اعلی را بدون عمامه و شال کمر که علامت سيادت بود با جناب آقا سيّد حسين حرکت داد. از اجتماع ناس رستخيز عظيم در آنروز بر پا شد تا بنزديک سربازخانه رسيدند. بغتة جناب ميرزا محمّد علی زنوزی سر و پا برهنه دوان دوان خود را بايشان رسانيد و سر بقدوم مبارک نهاد و دامنشانرا گرفت که مرا از خود جدا نفرمائيد. فرمودند تو با ما هستی تا فردا چه مقدّر شود. و دو نفر ديگر هم اظهار خضوع نمودند آنها را نيز گرفتند و هر چهار را با آن منبع عظمت و وقار در حجره‌ای از حجرات سربازخانه منزل دادند و فوج ارامنه را بکشيک و نگهبانی آن حجره مأمور گردانيدند. و در آنشب از قراری که جناب آقا سيّد حسين تقرير نموده بودند سروری در طلعت اعلی بوده که در هيچ وقتی از اوقات نبوده. با حاضرين محضرشان فرمايشات ميفرمودند و در نهايت بهجت و بشاشت صحبت ميداشتند. از جمله ميفرمودند شکّی نيست که فردا مرا قتل خواهند نمود اگر از دست شماها باشد بهتر است و گواراتر. يکی از شماها برخيزد و با شال کمر مرا مصلوب سازد. همگی گريستند و از اينعمل تحاشی نمودند مگر عاشق زنوزی که برخاست و شال کمر خود را باز نمود و عرض کرد بهر نحو که بفرمائيد عمل مينمايم. ديگران دست او را گرفتند و ممانعت نمودند. طلعت اعلی فرمودند همين جوان انيس من خواهد بود و جان خود را مردانه در راه من نثار خواهد نمود. و چون صبح شد ميرزا حسنخان فرّاشباشی خود را فرستاد که ايشانرا بخانه‌های مجتهدين برند و از آنها حکم قتل بگيرند. و چون عازم شدند آقا سيّد حسين معروض داشت که تکليف من چيست؟ فرمودند بهتر اين است که تو اقرار نکنی و کشته نشوی تا بعضی امور را که جز تو احدی مطّلع نيست در وقت خود باهلش اظهار داری. آن دو نفر ديگر پرسيدند. فرمودند در کشته شدن شما استخلاص بجهت من نخواهد بود خود را بهر نحوی ميتوانيد حفاظت کنيد. جناب ميرزا محمّد علی بآنها فرمودند که ايشان صاحب الامرند نه مجتهد که مسئله شرعی سؤال ميکنيد. طلعت اعلی تبسّم فرمودند و با جناب آقا سيّد حسين بنجوی مشغول بيانات بودند که فرّاشباشی چون آمد دست آقا سيّد حسين را کشيده بدست يکفرّاش داده گفت امروز روز نجوی نيست. طلعت اعلی فرمودند که تا من اين صحبتها راکه با او ميداشتم تمام نکنم اگر جميع عالم با تير و شمشير بر من حمله نمايند موئی از سر من کم نخواهد شد. فرّاشباشی متحيّر شده جوابی نداد. اوّل آن چهار نفر را يک يک پيش مجتهدين بردند تا هر کس اقرار کند او را مقتول نمايند. جز جناب آقا ميرزا محمّد علی زنوزی احدی اقرار ننمود و مردم بسيار اصرار داشتند که بزبان او بگذارند کلمه‌ای را که سبب استخلاصش باشد بجهت مراعات، آقا سيّد علی زنوزی که زوج والده‏شان بود. و او فرياد ميزد و ميگفت: دين من آنحضرت است و ايمان من اوست بهشت من اوست کوثر و جنّت من اوست. ملّا محمّد ممقانی بايشان گفت اين حرفها دالّ بر جنون تست و بر مجنون حرجی نيست. جواب داد که ای آخوند تو ديوانه‏ای که حکم بقتل قائم آل محمّد ميدهی. من عاقلم که در راهش جان نثار مينمايم و دين را بدنيا نميفروشم. بعد از اين کلام حکم قتل او را داد. باری اوّل طلعت اعلی را نزد ملّا محمّد ممقانی بردند. تا از دور ديد حکم قتلی را که از پيش نوشته بود بدست آدمش داده گفت بفرّاشباشی بده و بگو پيش من آوردن لازم نيست اينحکم قتل را من همان يوم که او را در مجلس وليعهد ديدم نوشتم و حال هم همانشخص است و حرف همان. بعد از آن بدر خانه ميرزا باقر پسر ميرزا احمد بردند که تازه بجای پدرش برياست نشسته بود. ديدند آدمش پيش در ايستاده حکم قتل در دست اوست و بفرّاشباشی داد و گفت مجتهد ميگويد ديدن من لازم نيست پدرم در حقّ او حکم قتل نموده بود و بر من ثابت شد. مجتهد سوّم ملّا مرتضی قلی بود. او هم بآن دو مجتهد تأسّی نمود و حکم قتل را از پيش فرستاد و راضی بملاقات نشد. فرّاشباشی با سه حکم قتل آنمظهر معبود را بسربازخانه برگردانيد و بدست سامخان ارمنی سپرد که اين سه حکم قتل از سه مجتهد اعلم تبريز است که در دين اسلام قتل اين شخص لازم و واجب است. حال تو هم از دولت مأموری هم از ملّت و بر تو بأسی نيست. و فرّاشباشی دو نفر از آن چهار نفر را رها نموده گفت علما اينها را توبه داده‌اند و جناب آقا سيّد حسين را در همان حجره که شب در خدمت بودند حبس نمود. ميرزا محمّدعلی را خواست که در آن حجره حبس نمايد او جزع و فزع نمود قسم داد که مرا ببر پيش محبوبم. ناچار او را نيز برد و بدست سامخان سپرده گفت اگر تا آخر پشيمان نشد اين را هم با او مصلوب کن. و چون سامخان وضع امور را مشاهده نمود بر قلبش رعب الهی وارد و در کمال ادب خدمت حضرت اعلی معروض داشت که من مسيحی هستم و عداوتی با شما ندارم شما را بخدای لا شريک له قسم ميدهم که اگر حقّی در نزد شما هست کاری بکنيد که من داخل در خون شما نشوم. فرمودند تو بآنچه مأموری مشغول باش اگر نيّت تو خالص است حقّ تو را از اين ورطه نجات خواهد داد. سامخان حکم کرد که در پيش همان حجره که جناب آقا سيّد حسين محبوس بودند نردبان نهادند و بر پايه که مابين دو حجره بود ميخ آهنی کوبيدند و دو ريسمان بآن ميخ بستند که با يکی طلعت اعلی را و با ديگری ميرزا محمّد علی را بياويزند. ميرزا محمّد علی از آنها استدعا نمود که مرا رو بايشان ببنديد تا هدف بلايای ايشان شوم. چنان او را بستند که رأسش بر سينه مبارک واقع شد. و بعد از آن سه صف سرباز ايستادند هر صف دويست و پنجاه نفر. به صف اوّل حکم شليک دادند، شليک کرده نشستند و بلافاصله صف ثانی مأمور شليک شدند. آنها هم شليک نموده نشستند. صف سوّم بدون فاصله شليک نمودند و از دود باروت روز روشن نيمه روز مثل نيمه شب تاريک شد و بقدر ده هزار نفر در پشت بام سربازخانه و بامهائيکه مشرف بسربازخانه بود ايستاده تماشا ميکردند. چون دود فرو نشست حضرت ميرزا محمّد علی انيس را ديدند ايستاده و اصلا اثری از جراحت در بدنشان نيست حتّی قبای سفيد تازه که پوشيده بودند غباری بر آن ننشسته بود ولکن طلعت اعلی را غائب ديدند و همگی ندا نمودند که باب غائب شد. و چون تفحّص نمودند ايشانرا در حجره‌ای که آقا سيّد حسين محبوس بودند يافتند و همان فرّاشباشی ديد که در کمال اطمينان و آرام نشسته‌اند و با آقا سيّد حسين صحبت ميدارند.

بفرّاشباشی فرمودند: من صحبت خود را تمام نمودم حال هر چه ميخواهيد بکنيد که بمقصود خواهيد رسيد. فرّاشباشی از همانجا عازم خانه خود شد و از آن شغل استعفا داد و به آقا ميرزا سيّد محسن مرحوم که از اعيان بود و همسايه ايشان اينواقعه را ذکر نمود و همين سبب تصديق و ايمان آقا ميرزا سيّد محسن شده بود. و اينعبد در تبريز ايشانرا ديدم و با بنده بآن سربازخانه آمده محلّی را که ميخ صليب نصب بوده و آنحجره را که طلعت اعلی را با آقا سيّد حسين در آن يافتند نشان دادند. باری سامخان از ديدن اين امر عظيم فوج خود را برداشت و از سربازخانه بيرون رفت و گفت اگر مرا بند از بند جدا کنند که مرتکب چنين امری شوم هرگز نخواهم شد. و فی الفور آقا جان خان سرتيپ فوج خمسه حاضر شد و فوج خود را که بفوج خاصّه ناصری موسوم بود حرکت داد که اين کار را من ميکنم و اين ثواب را من ميبرم. پس بهمان ترتيب و تفصيل اوّل بستند و حکم بشليک دادند. بر عکس اوّل که فقط يک تير بطناب خورده هر دو بدون آسيب بزمين آمده بودند اين دفعه ديدند که آن دو هيکل از شدّت ضرب يک هيکل شده بيکديگر ملصق گرديدند. و در همانوقت بادی حرکت نمود سياه و چنان باد و خاک سياه روز را تاريک نمود که مردم منزل خود را نمييافتند. و از ظهر تا شب آنطوفان و باد و خاک سياه باقی بود و بشدّت تاريک. و اهل تبريز که بغيرت و غريب نوازی و حبّ سادات معروف آفاق بودند در چنان وقتی با آنحالت و آن قدرت که سامخان نصرانی متذکّر شد و فرّاشباشی از آن عمل استعفا نمود بيدار نشدند. با آنکه در مرتبه ثانی که خواستند آنحضرت را بدار بزنند در پای دار بندای بلند ميفرمودند: ايمردم اگر مرا ميشناختيد مثل اين جوان که اجلّ از شما است در اين سبيل قربان ميشديد. من آنظهور موعودی هستم که آسمان کمتر مثل او را ديده. سيصد و سيزده تن از نقباء خود را فدای من کردند. اين بيانات را اغلب مردم ميشنيدند معهذا ايستاده تماشا مينمودند.

خواستم از بارگاه ايزدی تا بتاريخ وی آيم مهتدی
هاتفی گفتا کزين مصرع بجو قائم موعود را کشتند دی

قلم از ذکر آن رزيّه عظمی عاجز است و لسان از بيان قاصر

لرزيد از اين مصيبت حوريب و طور و فاران گرديد چون ليالی تاريک از آن نهاران
تاريخ اين ستم را جستم سروش گفتا داد ابر مه به تبريز آمد گلوله باران

و آن واقعه عظمی در ظهر يوم الاحد از بيست و هشتم شعبان سنه ١٢۶۶ هجری واقع شد و در آنوقت از سنين قمری از عمر مبارکشان سی و يکسال و هفت ماه و بيست و هفت روز گذشته بود و امّا از سنين شمسی سی سال و شش ماه بود. و از ظهورشان از سنين قمری شش سال و سه ماه و بيست روز گذشته بود و از سنين شمسی شش سال و چهل و چهار يوم گذشته بود. انتهی قوله عليه الرحمة

بعد از شهادت بتفصيلی که در تاريخ نبيل مسطور است عرش اطهر حضرت ربّ اعلی جلّ اسمه الاعزّ الاعلی بواسطه حاجی سليمانخان پسر يحيی خان باشاره هيکل مبارک جمالقدم جلّ جلاله از تبريز بطهران منتقل و مدتّها مستور و در امکنه متعدّده مخفی بود تا آنکه مرکز ميثاق جلّ ثنائه عرش اطهر را از ايران بارض اقدس انتقال داده و در جبل کرمل مستقرّ داشته و يوم استقرار عرش يوم نوروز بوده. و قبلا برنگون سفارش فرمودند که دو صندوق يکی از مرمر منبّت و يکپارچه و ديگری از بهترين خشب هندوستان تهيّه شود. و پس از اتمام بنای مقام اعلی در جبل کرمل عرش مبارک را در آن دو صندوق مستور و گنج آسا در خزينه مخفيّه پنهان ساخته. الواح بسيار در اين خصوص نازل و آنچه ذکر شد خلاصه از لوح مبارک مرکز ميثاق جلّ ثنائه است که باعزاز ميرزا عبدالحسين افنان نازل شده. و نيز در لوح استقرار عرش اينمطلب بتفصيل مسطور

و در الواح آقا عباسّعلی که متصدّی ساختمان صندوق مبارک در رنگون بوده باينمعنی اشاره شده مراجعه شود. مرحوم ابوالحسين ميرزا شيخ الرّئيس در ضمن قطعه مادّه تاريخ بنای محلّ استقرار عرش اطهر را آورده و آنرا با جمله حظيرة القدس که ١٣١٨ ميشود منطبق ساخته است عليه رحمة اللّه. و از قبل باينمعنی اشاره شده. از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء راجع بيوم شهادت حضرت اعلی جلّ اسمه الاعلی:
"هو اللّه، يا حضرت علی قبل اکبر يوم شهادت حضرت اعلی روحی لدمه المطهّر فداست. اليوم يومی است که آفتاب حقيقت در پس سحاب عنايت رفت. امروز روزيست که آن مه تابان افول نمود. امروز روزيست که آن تن نازنين پاک در خاک و خون غلطيد. امروز روزيست که آن سينه بی کينه چون آئينه از هزار رصاص مشبّک شد. امروز روزيست که آنسراج الهی از زجاج جسمانی انفکاک نمود. امروز روزيست که ناله ملأ اعلی بلند است. امروز روزيست که اهل ملکوت با چشمی گريان و قلبی سوزان در فرياد و فغانند . ع‌ع"

ششم - هفتادم نوروز است که روز صعود جمال اقدس ابهی است. هيکل مبارک در دوّم ذی القعده ١٣٠٩ هجری مطابق هفتادم نوروز صعود بعوالم اخری فرمودند. و مطاف ملأ اعلی موسوم بروضه مبارکه است که قبله اهل بهاء و ثابتين بر عهد و پيمان خدا است. شرح صعود را نبيل زرندی بتفصيل نگاشته از جمله ميگويد قوله رحمة اللّه عليه:

يا سلطان الايجاد و مليک المبدء و المعاد که ظهور و غيابت هر دو سبب آسايش قلوب عباد و عمار بلاد بوده و هست. از حين استوايت بعرش اعلی و هيکل اعزّ امنع عليّ ابهی که فجر يوم ثانی از محرّم الحرام ١٢٣٣ هجری بود تا حين ارتقايت بممالک بقاء و عوالم اخری که ساعت هشتم از ليلة السّبت دوّم ذی القعدة الحرام سنه ١٣٠٩ است که هفتاد و هفت سال هجری الّا دو ماه هلالی بود و بعدد عزّ هفتاد و هفت معدود گرديد در کلّ حال و هر غدوّ و آصال و هر ماه و سال سبب عزّت عالم و امم بودی و هيچ سائل و آملی را از باب جودت راجع ننمودی .... الخ

جميع آنچه از ايّام ذکر شد نه يوم است که در لوح ذيل از قلم مرکز ميثاق جلّ ثنائه نازل قوله العزيز:
"شيراز بواسطه جناب تيرانداز جناب آقا محمّد صادق جهرمی.... يوم بعثت حضرت اعلی و يوم هفتادم نوروز و بيست و هشتم شعبان و يوم اوّل محرّم و يوم ثانی محرّم و يوم نوروز و سه روز رضوان اشتغال بامور حرام است."

بعثت حضرت اعلی چنانکه از پيش نگاشته شد دو ساعت و يازده دقيقه بعد از غروب يوم چهارم جمادی الاولی سنه ١٢۶٠ مطابق دو ساعت بعد از غروب يوم ٢٢ می ١٨۴۴ ميلادی اتّفاق افتاد. و صعود جمالقدم جلّ جلاله ليله هفتادم نوروز سه ساعت بعد از نصف شب بوده. و شهادت حضرت اعلی جلّ اسمه الاعزّ الاعلی يوم يکشنبه ٢٨ شعبان مقارن ظهر. و بقيّه معلوم و از قبل اشاره شد. برای تفصيل بمتّحد المآل محفل مقدّس روحانی ملّی ايران شيّد الله ارکانه نمره ٧ مورّخ ١٠/۴/٩٧ مطابق ۵/٣/١٣١٩ مراجعه شود.